

نقش ومانند حقیقی ترین وجود لب لباب تجداد است.» (تیلور ۱۳۹۳، ۱۱).

تقابل لیبرال ها و جماعت گرایان را تقابل دو تفسیر از فرد دانست. تقابل «فرد امتیزه شده» و «فرد مستقر». لیبرال ها فرد را در برابر حوزه سیاسی - اجتماعی نقدناپذیر می دانند و فرد را مقدم ورای سیاست می بینند، در حالی که جماعت گرایان سرشت سیاسی برای انسان قائل اند. (مدنی قهقرخی ۱۳۹۶، ۱۸۲). جماعت گرایان معتقدند مفاهیم مشترکی از خیر عمومی باید در جامعه انتقال داده شود. از این رو از لحاظ معرفتی معتقد بر گفتمان های اخلاقی درون جوامع هستند، آنها خانواده، مدارس و انجمن های داوطلبانه از جمله مکان های پرستش را موجب انتقال تاریخی ارزش ها و آداب و رسوم به همه بخش های جوامع می دانند. (Stanford Encyclopedia of Philosophy ۲۰۱۸) آنها بی طرفی فرد یا همان عدم درگیری اخلاقی شهروندان را موجب بروز بحران اخلاقی و هویتی در جامعه می دانند. در واقع چنین جامعه ای یک جامعه خصوصی است که افراد تنها بنابر منفعت و نیاز خود در آن با دیگران تعامل دارند.

از نظر مک اینتایر برای رسیدن به عدالت، باید افراد یک جامعه با هم گفت وگویی عادلانه بر مبنای استدلال داشته باشند. در این مسیر همفکری برای نیل به خیر عمومی ضروری است. (مک اینتایر ۱۳۹۴: ۲۶۷). جامعه ای که انسان ها با تجارب و زبان مشترک در آن زندگی می کنند تنها چارچوبی هست که فرد و اجتماع می توانند در درون آن ارزش های خود را کشف کرده و از طریق فعالیت های اساسا سیاسی گفت وگو، نقد، تمثیل و رقابت آنها را مورد آزمایش قرار دهند. به واسطه وجود مکان های سازمان یافته عمومی و همگانی است که انسان ها با ارائه و آزمایش آرای خود در برابر آرای دیگران، به درک و فهم بخشی از کیستی خود نائل می شوند. مایکل سندل نیز به تاسی از ارسطو معتقد است که اصول عدالت نمی تواند و نباید نسبت به مفهوم زندگی خوب بی طرف باشد. یک قانون اساسی عادلانه این است



که شهروندان خوب بسیار دامنش های خوب پرورش دهد. (سندل ۱۳۹۳: ۲۴۱) جماعت گرایان معتقدند هویت فرد را نمی توان جدا از اعمال و روابط اجتماعی در نظر گرفت. تفسیر انسان از «خود» اولاً بر آبندی از رابطه خود با خود های دیگر و ثانیاً بر مبنای تاریخ، فرهنگ و ارزش ها، بافت اجتماعی و غایاتی که در نظر دارد هویت می یابد. مایکل سندل در کتاب «لیبرالیزم و محدودیت های عدالت» به نقد الزامات خود نامقید و خودی که بر غایاتش مقدم است می پردازد، به نظر او خودی که تا این حد مستقل است، امکان این را که هیچ تعلقی بتواند درواری ارزش ها و احساسات ما با هویت مادر گیر شود را از بین می برد. همچنین این امکان را نیز از بین می برد که اغراض و اهداف مشترک بتوانند الهام بخش خودشناسی های کمابیش انبساطی شوند و جمعی سازنده را تعریف کنند. سندل معتقد است چگونه فردی که در چنین وضعی و بدون هریش فرض ذهنی است می تواند نسبت به دیگران اظهار نظر کند و اصول تفاوت یا نابرابری را ایجاد کند؟ انسان بر روابط خود با دیگران نه تنها نامقید و رها نیست بلکه مقید است و همین وابستگی ها است که هویت انسان را در اجتماع می سازد. (سندل ۱۳۹۴، ۹۴-۷۳). محمد لنگه اوزن در تألیفی درباره کتاب «اخلاق اصالت» تیلور می نویسد: تیلور سه نقطه ضعف بسیار متداول در مورد مد رنیت را در سه عنوان مطرح می کند: ۱- فرد گرایی افراطی، ۲- غلبه عقلانیت، ۳- استبداد آرام.

تیلور در تعریف این سه اصطلاح می گوید: فرد گرایی افراطی، به احساس بی معنا بودن زندگی و کم رنگ و ضعیف شدن افق ها و حدود اخلاقی، می انجامد. این آزادی نوین مبتنی بر رد نظام ها و سلسله مراتبی است که در گذشته تعیین کننده نقش وظایف افراد بود. تمرکز بر فرد که در دموکراسی بسیار برجسته و مشهود است باعث کم شدن هر چه بیشتر نگاه و توجه فرد به دیگران و در نتیجه، به وجود آمدن خود بینی می شود. غلبه عقل وقتی است که ساختار مقدس جامعه رخت بریند و برنامه ریزی ها و نظام اجتماعی و شیوه های عمل بر اساس نظام جهانی یا قصد الهی نباشد. اقتضانات توسعه و رشد اقتصادی برای توجیه نابرابری ها، ویرانی محیط زیست و دیگر انواع بی عدالتی ها که تیلور و سایر اندیشمندان بر شمرده اند، به کار رود و کیفیت فدای کارایی (و سود بیشتر) شود و این زوال و افول اهداف (عالی بشری) است، گرایشی که برای بازار، دولت، بوروکراسی نوین و شیوه تولید نوین، ذاتی است. نهایتاً استبداد آرام هنگامی رخ می دهد که شهروندان مصرف کننده، به قدری مشغول و غرق در خود باشند که به خود زحمت دخالت در امور سیاسی و مزاحمت به دولت رانند (لنگه اوزن، ۱۳۸۲-۳۲۴-۳۲۵).

تیلور از فرد گرایی اتمی نظریه های قرار داد لیبرال انتقاد و ادعا می کند که مفاهیم لیبرال برای فرد بسیار مشکل ساز است، و استدلال می کند که نظریه های سیاسی لیبرال اتمی که ظاهراً دارای ارزش بی طرف و ابزاری هستند، اگر در سیاست اعمال شوند، نهاد های سیاسی آزاد و دموکراتیک سیاسی را تضعیف می کنند. به نظریه چند فرهنگ گرایی لیبرال مبتنی بر ارزش های فلسفی هنجاری فرد گرایی اتمی است و شناخت شناسی مدرن منکی بر یک هستی شناسی اتمیستی از جهان است که بر اساس آن، جامعه ها چیزی جز افرادی که با هم در تعامل اند، نیستند. اتمیست ها معتقد به هویتی نامقید برای افراد هستند، افرادی که آنان را از لحاظ متافیزیکی مستقل از جامعه می شمارند. از نظر اتمیست ها، جز در ذهن افراد، کانونی برای اندیشه و احساسات نیست. تیلور اتمیسم را مردود شمرده و جامعه را شکل دهنده هویت فردی می داند. به اعتقاد وی، برخلاف آنچه شناخت شناسی مدرن عنوان می کند، انسان به گونه ای یکسویه به باز نمایش حقایق نمی پردازد، بلکه فهم آدمی در مناسباتی دوسویه شکل می گیرد، به این معنی که ادراک تحت تأثیر یک ذهن مشترک، یعنی «ما»، صورت می گیرد؛ این توضیح ما را به ویژگی «گفت وگویی» خویشتن آدمی رهنمون می شود (تقوی ۱۳۸۳، بی جا) انسان به عنوان یک حیوان خود تفسیر گر سعادت، هویت و چیستی خود را در تاریخ و فرهنگ جامعه خود پیدا می کند. انسان نمی تواند از روایت ها جدا باشد، از قوت این روایت ها معنا بخشی و جهت دهی به زندگی انسان است. ادعای اکنون مارواستی است از گذشته که در ستر فرهنگ، دین، تاریخ و فرهنگ جاری است. به نظر مایکل سندل این جهان اخلاقی وظیفه گرا بر خلاف پیش یونان باستان و مسیحیت سده های میانه مکانی خالی از معنای ذهنی است. در این جهان بی هدف و بی غایت، سوژه از اهدافش جدا است و بر آنها تقدم دارد. تعهدات، تعلقات، ارزش ها و اهداف بیش از اقتضانات عدالت فرد را در رابطه با هم نوازش می دهند و تعریف می کنند، زیرا بخشی از شخصی که من هستم را روایت می کند. شخصی که از این گونه وابستگی های سازنده محروم است عامل خردمندی، با آزادی آرمانی نیست، شخصی است کاملاً بدون سیرت و عمق اخلاقی. شخص سیرت مند در گیر تأمل در تاریخ و اجتماعی است که در آن زندگی می کند. (سندل، ۱۳۹۴-۲۰۸-۲۰۷).

در این راستا شهروند اخلاقی سندل نیز نمی تواند بی طرف و غیر فعال در قبال مسائل جامعه باشد؛ چنان که ارسطو معتقد است که هدف سیاست ترویج و پرورش فضیلت شهروندان است. هدف یا هدف دولت و جامعه سیاسی «زندگی خوب» است و آن دسته از شهروندانی که بیشترین هدف را در اهداف جامعه دارند، کسانی هستند که باید بیشترین پاداش را داشته باشند. به نظر ارسطو، سیاست لازمه یک زندگی خوب است. از این رو برداشت شهروندی در نظر ارسطو بسیار بالاتر و پر زحمات تر از برداشت ماست. (Justice Harvard، ۱۹ The Good Citizen. Lecture). از این منظر تعریف مفهوم انسان به مثابه شهروند اخلاقی (org-justice course). از این منظر تعریف مفهوم انسان به مثابه شهروند اخلاقی و فعال در امور جامعه یکی از اصول عدالت است. مایکل سندل نیز مانند سایر نوارسطویان از سویی دولت را در مقام احیای فضیلت مدنی برای زندگی خوب در بین شهروندان می داند و از سویی دیگر فضیلت شهروند خوب را در مشارکت حداکثری و مسئولیت پذیری تعریف می کند. او مانند همیشه با پرسش و پاسخ این مطلب را از زمان ارسطو باز خوانی می کند.

■ چرا ارسطو فکر می کند مشارکت در سیاست به هر علت لازمه زندگی خوب است؟

زیرا ما تنها با زندگی در جامعه سیاسی و مشارکت در سیاست می توانیم طبیعت